

## آیت‌الله مهدوی کنی به روایت خودش

۱۳ آبان ۱۳۹۳ ساعت ۰:۴۳

اینجانب محمدرضا مهدوی کنی در چهاردهم مرداد ۱۳۱۰ ش/ ربیع‌الاول ۱۳۵۰ ق در قریه کن - که در آن زمان در دو فرسخی تهران و امروز متصل به آن است.

اینجانب محمدرضا مهدوی کنی در چهاردهم مرداد ۱۳۱۰ هـ ش/ ربیع‌الاول ۱۳۵۰ هـ ق در قریه کن - که در آن زمان در دو فرسخی تهران و امروز متصل به آن است - به دنیا آمد. نام پدرم اسدالله معروف به حاج اسدالله کنی و نام مادرم فاطمه، شغل پدرم کشاورزی بود گرچه گاهی به تجارت نیز اشتغال داشتند.

تا آنجا که به یاد دارم پدرم مردی مذهبی، مقید به مسائل دینی و بلکه متعصب در مسائل دینی و مقید بودند که فرزندانش را با آداب مذهبی تربیت کند.

یادم نمی‌رود که در همان اواني که هنوز به حد بلوغ نرسیده بودم ولی نزدیک بلوغ بودم یک روز ایشان مرا خواست و گفت که می‌خواهم با تو خصوصی صحبت کنم. پدرم گفت: تو کم کم داری به سن تکلیف می‌رسی و باید با مسائل شرعی آشنا شوی، لذا می‌خواهم مسائلی را به طور خصوصی به تو بگویم تا فرد دیگری در این مسائل با تو صحبت نکند. آنگاه مسائل غسل و جنابت و طهارت و امثال اینها را برای من توضیح داد که شخص مسلمان باید غسل کند، نماز بخواند و غسل جنابت وضو ندارد.

اینها را به من یاد داد و خوب به یاد دارم که در ایوان منزلمان این نصایح را به من فرمود و اصرار داشت که کسی هنگام بیان این حرف‌ها آنجا نباشد. از خصوصیات تربیتی پدرم این بود که تا حدّی سخت می‌گرفت. یادم می‌آید روزی با هم‌بازی‌هایم در همان کوچه‌های کن الک دو لک بازی می‌کردیم. چوب الک از دست من به مغازه‌ی پینه‌دوزی که در همسایگی ما بود افتاد. در آنجا پیرمردی بود که نزدیک منزل ما پینه‌دوزی می‌کرد. اتفاقاً چوب به آن پیر مرد - که یک پایش فلچ بود و با عصا راه می‌رفت - خورد. گرچه ما عمداً این کار را نکرده بودیم اما نوعی بی‌مبالاتی بود.

آن پیر مرد نزد پدرم شکایت کرد. مرحوم پدرم همانجا تنبیه کرد و گفت: «رضا! چرا این کار را کردی؟» گفتم: «متوجه نبودم». گفت: «نه، من باید تو را تنبیه کنم که دیگر از این کارها انجام ندهی».

چندین بار با عصایی که در دستش بود زد و گفت که برای این تو را جلوی مردم تنبیه می‌کنم تا دیگر در انتظار مردم به دیگران بی‌احترامی نکنی. البته ممکن است کسی بگوید این‌گونه تنبیه درست نیست، اما بنده می‌خواهم تقیید ایشان را نسبت به تربیت فرزندان شان برسانم. این بود میزان تقیید ایشان که راضی نبود فرزندانش نسبت به مردم بی‌احترامی کنند.

مرحوم پدرم همیشه با علماء و روحانیون رفت و آمد داشت. خودش روحانی نبود، ولی علاقه‌مند به علماء بود. ایشان با علماء کن و تهران مانند آیت‌الله حاج شیخ محمد علی عمیقی از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی، آیت‌الله سرخه‌ای، آیت‌الله آملی و حاج آقا یحیی سجادی و ... ارتباط داشتند و در منزل ما ایام ماه رمضان، ماه محرم، اعیاد مذهبی و امثال ذالک غالباً علماء رفت و آمد داشتند و ما پذیرای علماء و روحانیونی بودیم که از قم و تهران تشریف می‌آوردند.

پدرم دارای هشت فرزند بود؛ پنج پسر و ۳ دختر که البته همگی در قید حیات هستند. فرزندان پسر به ترتیب سن عبارتند از مرتضی، حسن، حسین، محمدباقر - که به مهدی معروف است - و حقیر پنجمی و کوچک‌ترین پسر ایشان هستم. اما فرزندان دختر سه نفراند به نام‌های بتول، سکینه و ربابه که همگی در قید حیات هستند.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۰۲۴۸/آیت-الله-مهدوی-کنجه-روایت>